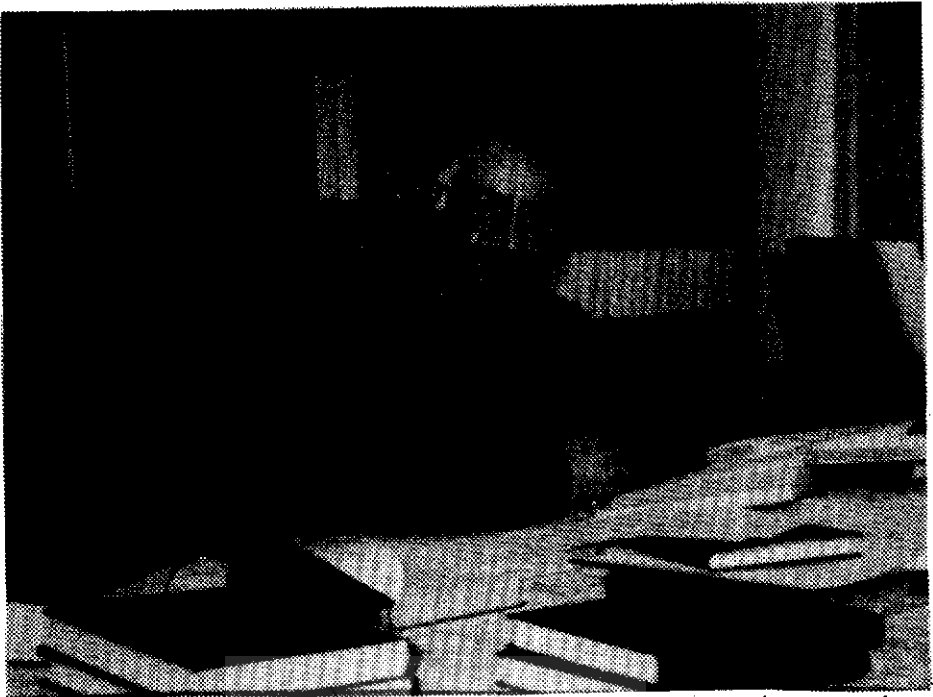


## وگفت وگویی تمدن‌ها

اندیشه گفت و گوی تمدن‌ها که امروز نقل هر محفل و مجلسی است و به پیشنهاد رئیس جمهور محترم ایران در دستور کار سازمان ملل متحد قرار گرفته، در پاسخ به یکی از ژرفترین معضلات کنونی جهان پدید آمده است. در غرب، در فاصلهٔ قرنهای چهاردهم و هفدهم، نظام فتودالیه و قیادت کلیسا شکست گرفت، و در نتیجه کوششهای خستگی ناپذیر کسائی مانند ریشلیو و لویی چهاردهم در فرانسه و گوستاو آدلف در سوئد و پادشاهان سلسلهٔ تور در انگلستان و پتر کبیر در روسیه، نظامی نوین بر پایهٔ دولتهای مقتدر تک ملیتی تأسیس شد. اما از آنجا که قدرت، چه شخصی و چه عمومی، همواره ذاتاً گسترش خواهد است، آن نظام عاقبت به امپراتوری طلبی و ایجاد امپراتوریها انجامید. کشورهایی مانند بریتانیا و فرانسه و اسپانیا و عثمانی سرزمینهایی پهناور را در سراسر جهان زیر سلطه خود در آوردند و قدرت و نفوذ خود را تا دورترین نقاط گیتی گسترش دادند. اما طبعاً این توسعه طلبی به گسترش سرزمین محدود نشد، و به امپریالیسم فرهنگی و دینی و سیاسی و اجتماعی منجر شد. فرهنگهای کوچک و بزرگی که هر یک در گذشته در میان مردم خودشان اقتدار و اعتبار یافته بودند، به درجات مختلف در برابر سلطهٔ فرهنگی کشور گشایان جدید سر فرود آوردند. این تسلیم گاهی ظاهری و تعبیدی بود و گاهی رفته رفته شیوه‌های جدیدی را جانشین بعضی از رسوم و عادات کهن کرد. ولی به هر حال، نه فاتحان واقعاً می‌خواستند تمدنی عیناً مانند تمدن خودشان در سایر نقاط عالم به وجود آورند و در آینده با رقیبانی از جنس خود روبه‌رو شوند، و نه اقوام و ملل مقهور حاضر بودند یا می‌توانستند به آسانی از راه و روش نیاکانی دست بردارند.

پس از پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸، این فصل در تاریخ جهان کم‌کم بسته شد.



عکس از علی دهباشی

● دکتر سید مصطفی محقق داماد

دولتهای فاتح، یعنی بریتانیا و فرانسه، نخست دو امپراتوری بزرگ اتریش - هنگری و عثمانی را قطعه قطعه کردند و مستعمرات آلمان را از دستش بیرون آوردند، ولی پس از جنگ جهانی دوم خود نیز خواهی خواهی به همان سرنوشت تسلیم شدند. بریتانیا بیشتر خردمندی نشان داد و آسانتر هند را رها کرد، اما فرانسه نخواست به این سیر قهری گردن نهد تا سرانجام در دهه ۱۹۶۰ و بعد از جنگی ناحق و خونین به ناچار از الجزایر دست برداشت. به هر تقدیر، حاصل این نخستین دوره استعمارزدایی ظهور کشورهای نوپنیا در جامعه جهانی بود که یکی پس از دیگری به عضویت سازمان ملل متحد درآمدند و در آنجا به تریبونی آزاد دست یافتند تا به طرح ادعاهای تاریخی و فرهنگی جدید پردازند. اما هنوز اتحاد جماهیر شوروی باقی بود که رسماً از شمار کثیری از واحدهای ارضی و سیاسی داخلی در اروپا و آسیا تشکیل می شد، اما عملاً و واقعاً کشورهای اروپای شرقی را نیز تحت سلطه داشت. بخش وسیعی از پهنه عالم به دو قطب دنیای سرمایه داری و جهان کمونیسم تقسیم شد، و هر یک از این دو برای اعمال قیادت بر بخش دیگری که اصطلاحاً جهان سوم نام گرفت، به رقابت و معارضة و حتی پیکارهای مسلحانه پرداختند که نمونه آن مداخله خونین شوروی در مجارستان و چکوسلواکی و جنگهای کره و ویتنام بود. در این دوره به راستی گفت و گویی میان دو قطب وجود نداشت، و آنچه بود پیکار و پرخاش بود، و کشورهای جهان سوم نیز اگر یکسره طرفدار یکی از طرفین نمی شدند، باری می کوشیدند از این نمد کلاهی برای خود تدارک ببینند و حتی الامکان با حفظ توازن و تأمین

منافع خویش، از بلعیده شدن بهره‌یزند.

اما از اواخر دهه ۱۹۷۰، پس از انقلاب اسلامی ایران، وضع ناگهان دگرگون شد. تا آن زمان، مبارزات ضد استعماری ملت‌های ستم‌دیده همه جا با توسل به مدرنیسم و اندیشه تجدد صورت گرفته بود. حتی در هند، گاندی و هم‌زمان او از سنت، استفاده ابزاری کرده بودند، و می‌خواستند با تکیه بر آن در وهله اول بریتانیا را از سرزمین خود بیرون کنند و در وهله بعد در طریق تجدد گام بردارند. انقلاب اسلامی ایران به عکس می‌خواست به بنیادهای سنتی و اصالت اولیه بازگردد، و شاید برای نخستین بار مسئله فرهنگ را محور مبارزه قرار داد. هر هدف دیگری هم که داشت از قبیل برانداختن رژیم سلطنتی و قطع نفوذ آمریکا - تابع هدف فرهنگی آن بود. پیشوایان انقلاب اسلامی ایران به آرمان و مرامی فراج جهانی متوسل شدند و اعلام کردند که برای نجات بشر از بن بست‌هایی که در نتیجه تفکر سکولار و ایدئولوژیهای مادی بدان گرفتار شده است، راهی به جز اشاعه آن مرام نیست. با سقوط رژیم مارکسیستی در دژ اصلی آن، اتحاد جماهیر شوروی، و کشورهای اروپای شرقی، و سرخوردگیهایی که در سراسر جهان از کمونیسم پدید آمد، به ناگاه خلاء ایدئولوژیک عظیمی در عرصه اندیشه و آرمان باز شد، و ایدئولوژی اسلام انقلابی توانست به آسانی وارد میدان شود و آن خلاء را برای بسیاری از ستم‌دیدگان دنیا پر کند.

۱۸

این وضع عده‌ای از متفکران غربی را به فکر انداخت که باز تصادم دیرین «هلال و صلیب» در آستانه تکرار است. همان طور که در سده یازدهم میلادی جمعی از مسیحیان به انگیزه مخلوطی از تعصبات دینی و منافع تجاری آغازگر جنگهای صلیبی با مسلمین شده بودند، این بار نیز این گونه متفکران در آینه خیال پیکاری عظیم میان جهان غربی و عمدتاً مسیحی و عالم اسلام مجسم می‌کنند و مآلاً برخورد این دو با یکدیگر را اجتناب ناپذیر می‌پندارند. متأسفانه در این پندار دو نکته مهم از نظر پنهان مانده است: اولاً کوچکترین شباهتی بین جهان قرن بیستم و بیست و یکم با دنیای قرون وسطی در فاصله سده‌های یازدهم و سیزدهم، یعنی زمان جنگهای صلیبی، وجود ندارد؛ ثانیاً گرفتاریها و ابتلائات امروز مانند تقریباً هر چیز دیگری جهانی است. پیشرفت علوم و فنون و تکنولوژی در هزار سال اخیر به گونه‌ای بوده که دیگر نمی‌توان آن را تغییری کمی دانست و باید از تغییر کیفیت سخن گفت. نظیر این دگرگونیها در اذهان و اندیشه‌ها نیز وجود داشته است. ارتباطات به درجه‌ای رسیده که پس لرزه‌های هر رویداد مهمی در هر گوشه دنیا در سراسر دنیا احساس می‌شود. جنگ افزارهای نوین حد و مرز نمی‌شناسند، و اشتباهات رهبران سیاسی جهان می‌تواند عالم را به کام مرگ و نابودی بیندازد.

به همین نسبت، چنان که اشاره کردیم، درد و رنج بشری نیز عالمگیر شده است. بخشهای وسیعی از مردم دنیا از صلح و آرامش محرومند. همسایه‌ها به چشم بیم و سوءظن به یکدیگر

می نگرند. مردان و زنان با یکدیگر بیگانه شده اند. کودکان از بی غذایی و بی دواپی می میرند. فقر و گرسنگی مجال زندگی انسانی و آبرومندانه را از بسیاری از جهانیان سلب کرده است. در بسیاری از نقاط، عدالت قضایی و اجتماعی به صورت سراب در آمده است. کینه و خشونت بیداد می کند. جنگهای دینی و مذهبی و قومی در مناطقی مانند افغانستان و بوسنی و الجزایر و ترکیه روزانه قربانی می گیرد. در بسیاری از کشورها خوددسری و خودکامگی و هرج و مرج دمار از روزگار خلق برآورده است.

در چنین شرایطی، سخن از تصادم تمدنها و نفی امکان رابطه و مفاهمه میان آنها دیوانگی است. اگر چنین تصادمی پیش آید، هیچ کس در پیشرفته ترین و آرامترین نواحی غرب از آثار شوم و ویرانگر آن برکنار نخواهد ماند. گفت و گوی تمدنها دیگر امروز از زمره تجملات نیست؛ ضرورتی حیاتی است. از ۱۹۵۰ به بعد، دو بلوک شرق و غرب کوشیدند با تهدید به توسل به سلاحهای هسته ای یکدیگر را از تجاوز باز دارند، به اصطلاح، نوعی توازن وحشت برقرار سازند. ولی اکنون معادله تغییر کرده است. اختلاف بین دو ابر قدرت نیست که با خویشتنداری از تبدیل آن به یک جنگ جهانی جلوگیری کنند. اختلاف بین فرهنگهای متعدد و متنوعی است که همه می خواهند در عرصه جهانی به جایگاه شایسته ای که حقاً از آن خود می دانند، دست یابند. از طرف دیگر، همه با خطرهایی مواجهند که اگر بالاتفاق برای دفع آنها مجهز نشوند و حسن نیت به خرج ندهند و با هم به گفت و گو ننشینند، همه را نابود خواهند کرد. نمونه بارز چنین خطرها، تخریب و انهدام محیط زیست است که اگر راهی برای جلوگیری از آن اندیشیده نشود، غنی و فقیر نمی شناسد و همه را به بدبختی و بیماری و مرگ سوق خواهد داد.

اما گفت و گو فقط راه و روش است و خود به تنهایی بدون پایه و اساس استوار نمی تواند مشکلات را برطرف کند. چنین مبنایی فقط ممکن است حس مسئولیت و ارزشهای انسانی و مشترکی باشد که در همه ادیان بزرگ عالم یافت می شود و می توان از آن به عنوان اخلاق جهانی استفاده کرد. باید همه احساس کنیم که اعضای یک پیکریم و بهروزی و سعادتمان به یکدیگر و به نعمات خدادادی در روی زمین وابسته است. باید هر چه به خود روا نداریم به دیگران نیز روا نداریم. باید مروت و مدارا پیشه کنیم و از خشونت پرهیزیم و به عدل و آرامش احترام بگذاریم. باید در راه تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی تلاش کنیم و بکوشیم به هر کس برای شکوفا ساختن استعدادهایش امکان برابر بدهیم. باید حق گویی و شفقت و انصاف را در همه حال شعار خود قرار دهیم. چون همه به حقیقتی قصوا و منجی لایزال ایمان داریم، نباید اجازه دهیم تفاوت سنتها و فرهنگهای دینی و مذهبی ما را از حال تنگدستان و تیره بختان و مظلومان غافل کند و خویشتن را بهتر و برتر از دیگران بپنداریم. باید آنچه را در قانون اساسی کشورمان ایران و در

اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان حق هر انسانی از آن یاد شده است، بر شالوده مشترکات دینی و اخلاقی و فرهنگی با اهل سایر ادیان و فرهنگها تمیق و تحکیم کنیم. اخلاق جهانی بر این چهار رکن استوار است:

- ۱- فرهنگ همبستگی و عدالت اجتماعی و اقتصادی
- ۲- فرهنگ عدم خشونت و احترام به هر شکلی از حیات
- ۳- فرهنگ تساهل و راستگویی
- ۴- فرهنگ حقوق مساوی برای جمیع انسانها.

تعهد به این ارکان، نه به معنای این است که آزادی را با بی بندوباری اشتباه گرفته‌ایم، نه به معنای این که به علت کثرت‌گرایی به حقیقت بی اعتنا شده‌ایم.

قرآن کریم که از نظر ما مسلمانان عالیترین منبع تعالیم اخلاقی است، نه تنها بر همه این اصول صحه می‌گذارد، بلکه در بسیاری از موارد به مراتب فزاینده می‌رود. قرآن آزاد کننده انسان از زنجیر سنتهای پوچ و قدرتمنداریهای مذهبی و سیاسی و اقتصادی و قبیله پرستی و نژادپرستی و بردگی و هر چیز دیگری است که مانع از رسیدن آدمی به سر منزل مقصود شود. و این منزل و مقصد همان است که در سوره نجم (آیه ۴۲) وعده داده شده است: «وَأَنْ رَيْكَ الْمُنْتَهَى». همه حقوق بنیادی آدمی در قرآن تأیید و تحکیم شده است. در مورد حق حیات می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْأَبْحَقُ»<sup>(۱)</sup>، و نیز «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»<sup>(۲)</sup>.

در قرآن مجید اصول اخلاقی به‌طور پراکنده مکرر آمده ولی در دو<sup>(۳)</sup> مورد به صورت دسته‌بندی شده دیده می‌شود. می‌توان گفت پیشنهاد اسلام برای اخلاق جهانی همین اصول است. جالب است که در یکی از آن دو مورد، اصول مزبور، «اصول حکمت» و در مورد دیگر، «راه راست» خداوند معرفی شده است.

مکتب حقوق طبیعی بر همین مبنای اخلاق فطری استوار است و ادیان بزرگ الهی با طرح و اعیان اصول و ارزشهای اخلاقی می‌توانند موجبات تفاهم و هم سخنی تمدنها را فراهم و از این رهگذر از سوئی خدمت بزرگی به صلح و آرامش جهانی بنمایند و از سوی دیگر مهارکننده شرکشی و طغیان قدرت گردند.\*

۱ - سوره اسراء آیه ۲۳. ۲ - سوره مائده، آیه ۳۲.

۳ - سوره مائده آیات ۱۵۰ - ۱۵۳ و سوره اسراء آیات ۲۲ - ۳۹.

\* - متن سخنرانی در سمینار بین‌المللی «جستی گفتگوی تمدنها» ۲۲ - ۲۳ آذر ۱۳۷۷.